

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقي الله في الأرضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بحث در این بود که آیا سیره عقلائی و ارتکازات عقلائی در مواردی که در مورد یک
ظهوری واقع بشوند آیا در رابطه با آن ظهور چه کاری را انجام می‌دهند؟ آیا موجب اختلال
آن ظهور، تقیید، تخصیص یا برگرداندن آن ظهور به یک امر آخر یا اجمال می‌شوند یا
نمی‌شوند؟

این مطلب را نسبت به ظهورهای منطوقی بحث کردیم، نسبت به ظهورهای مفهومی
بحث کردیم و رسیدیم به ظهور التزامی.

ظهور التزامی هم گفتیم دارای انقساماتی است:

تار[این لزوم بر اساس ظهور غیر بین است و تار[بر اساس ظهور بین است.

اگر بر اساس ظهور غیر بین باشد در اینجا می‌فرمایند که سیره مانع از این ظهور التزامی
غیر بین می‌شود چون خودش غیر بین است و از ذهن‌های عرف دور است. حالا اگر عرف
خودش یک ارتکازی بر خلاف آن دارد و یا یک سیره‌ای بر خلاف آن دارد قهراً در اینجا چنین
ظهوری در نفس او نقش نمی‌بندد از آن کلام، چون ارتکازش بر خلاف آن است، ذهنش بر
خلاف آن است و حتی ایشان پایشان را بالاتر می‌گذارند و می‌گویند آن ظهور چه ظهور
راسخه و مستنکر الخلاف باشد، آنجا که خیلی روشن است، حتی اگر آن ارتکاز و آن سیره
راسخه باشد و مستنکر الخلاف نباشد آنجا هم اثر می‌گذارد و حتی جایی که رسوخ هم
ندارد و مستنکر الخلاف هم نیست اما هست در هر سه مورد این ارتکاز عقلائی و این
سیره عقلائی جلوی آن ظهور التزامی غیر بین را می‌گیرد. چه آن فرد اعلا و شاخصش که
ارتکاز و سیره راسخه‌ای است که خلافش مستنکر است، چه آن مرتبه متوسطش که
ظهور راسخ است اما خلافش مستنکر نیست و چه آن مرتبه خیلی ضعیف است که فقط
سیره است و ارتکاز است اما نه رسوخ دارد و نه خلافش مستنکر است. تمام این موارد
جلوی آن لزوم غیر بین را می‌گیرد و عرف از آن کلام در اثر آن برداشت ظهور غیر بین را
نمی‌کند.

می‌فرماید «فإن كان غير بين» (مقدمه اش را دیروز خواندیم) «فإن كان (ظهور التزامی)
غير بين فالظاهر أنَّ السير[شديد[الرسوخ المصادم[له» سیره‌ای که این صفت را دارد،
شدید[الرسوخ است و مصادم با آن ظهور التزامی است «تمنع عن انعقاد هذا الظهور
بالنسبة[الى مورد السير[» منع می‌کند از پا گرفتن این ظهور به نسبه این مورد سیره،

نمی‌تواند نسبت به مورد سیره آن لزوم غیر بیّن پا بگیرد. «من دون فرقی بین اختصاص الظهور المذكور بمورد السير و عدمه» فرقی نمی‌کند که آن ظهور برای مورد سیره باشد اصلاً یا نه برای مورد سیره نباشد بلکه به عموم و اطلاقش مورد سیره را می‌گوید. «و من دون فرقی بین کون خلاف هذه السير مستنکراً لدى العقلاء و عدم کونه مستنکراً» پس آن اعلاّی اعلاّیش مانع می‌شود، آن متوسّط هم مانع می‌شود بلکه «لا یبعد أن تكون السير الراسخ التي لا تكون شديدة الرسوخ في أذهان العقلاء (این هم) مانعاً أيضاً عن انعقاد هذا الظهور بالنسبة الى موردها» شدید الرسوخ نیست اما اصل رسوخ را دارد، اگر من در خارج گفتم اصلاً رسوخ نداشته باشد خلاف عبارت گفته ام، نه، رسوخ دارد اما شدید الرسوخ می‌گویند نباشد.

خب پس بنابراین در آن صورتی که غیر بیّن باشد اینچنین خواهد بود.

س: ...

ج: شديده یعنی به گونه‌ای است که به این زودی قابل براندازی نیست و مردم بر نمی‌تابند و خیلی‌ها این را درست می‌دانند، این می‌شود شدید الرسوخ. اما گاهی است که انقدر عمق ندارد و انقدر حکمت و اینها در نظر آنها پشتوانه اش نیست بلکه خودشان هم دلشان می‌خواهد یک نفر بیاید اینها را براندازد، گفتم مثل خیلی از آداب و رسومی که بین مردم است که مثلاً در فوت‌ها، این خرج‌های سنگینی که به گردن مردم است و خودشان را به حسب ظاهر ملزم می‌دانند از خدا می‌خواهند که یک کسی پیدا بشود این رسم‌ها را بردارد و براندازد. این شدید الرسوخ نیست، راسخ هست فلذا خودش خجالت می‌کشد و یعنی عار می‌شود برایشان که اگر انجام ندهند الان، در ذهن مردم می‌آید که یک اعتنائی به میتش نکرده است و ... اما می‌گوید این وضعیتی که هست چیست که تا چند روز چکار کنید، بعد سوّم بگیرید، بعد هفتم بگیرید، بعد چهلم بگیرید، بعد سال بگیرید، بعد تا چقدر وقت لباس مشکی بپوشید، بعد این اطعام‌های کذا و کذا بدهید، خودت نداری و باید قرض کنی و ... تا چندین سال باید بمیری تا اینکه این قرض‌ها را ادا کنی، این چه رسمی است. یا در ازدواج‌ها مثلاً این رسومات و مخارج سنگینی که هست، چشم و هم چشمی‌هایی که در اثر آن اینها پیدا شده است. از خدا می‌خواهند که یک کسی بیاید این رسم‌ها و این عادت را و این سیره را براندازد، اینها شدید الرسوخ نیست، اما یک سیره‌هایی است که شدّت رسوخ دارد و به این زودی‌ها ... می‌گویند اینها فلسفه درست دارد، دلیل درست دارد و به این زودی‌ها بخواهی حالی مردم کنی که این درست نیست... مثل الان سیره‌ای که مردم دارند به اینکه به این اسناد رسمی اتّکاء می‌کنند، شما اگر بخواهید بگویید این به درد نمی‌خورد اصلاً زیر بار نمی‌روند. به او بگویید شرعاً آنچه که هست «الأشیاء كلّها علی ذلک حتّی یستیین أو تقوم به البیّنه» شارع فرموده است همه موضوعات ثابت نیستند مگر اینکه «یستیین أو تقوم به البیّنه» یا اینکه علم به آن پیدا کنی یا بیّنه برای آن قائم بشود، سند رسمی کشور که نه علم می‌آورد -ممکن است زد و بند کرده باشند و این چیزها- و نه بیّنه است. این ردع دارد می‌کند ... قبول ندارد، چون شدّت رسوخ دارد و اصلاً زندگی بر این است، نمی‌شود.

الان بگویید آقا فرض کنید از پول‌هایی که در بانک می‌رود باید اجتناب کنید، پس چکار کنیم؟ باید بروم در بیابان زندگی کنم! اصلاً هر پولی بالاخره از بانک عبور می‌کند، مگر پول نو نو که عید غدیر سادات عظام بدهند، آنها هنوز دست به دست نشده است.

س: ...

ج: نه، چون اشکالش از بانک مرکزی درآمدن نیست، اشکال آن آقایان این است که اینها مجهول المالک می‌شود، وقتی که هنوز آن پول نو است که برای کسی نشده است، پس بنابراین مجهول المالک آن نیست، فلذا آن بلااشکال است از این جهت. حالا سادات اگر خواستند عیدی بدهند از آن نو نوها بدهند که آدم هیچ اشکالی در آن نکند و هنیئاً مرثاً باشد

س: ...

ج: بله، حالا واقعاً هم همینطور است بعضی‌ها، و برخی سادات هستند که روز عید اصلاً از خانه بیرون نمی‌روند و می‌گویند به عوض اینکه به ما عیدی بدهند که به ما مربوط است از ما عیدی می‌خواهند، آن روز باید به آنها عیدی داد نه اینکه از آنها عیدی گرفت، ولی الان امور برعکس شده است.

پس بنابراین «و إن كان يَبِيناً فالظاهر أنَّ حكمه حكم الظهور المنطوقی و المفهومی فی عدم انعقاده فی خصوص الموردين المتقدمين»

اما اگر این ظهور، ظهور بَيْنَ بالمعنی الأخص است، ظهور بَيْنَ است اینجا چه؟ ایشان می‌فرمایند در اینجا وزان این ظهور لزومی بَيْنَ وزان همان منطوق و مفهوم است، در ظهور منطوقی و در ظهور مفهومی گفتیم فقط دو جا است که جلوی ظهور را می‌گیرد، کجا بود؟ آن جایی بود که ظهور راسخ باشد و مستنکر الخلاف باشد، یا ظهور راسخ باشد و اطلاق و عموم باشد، اینچنین مواردی را می‌گفتیم. «و إن كان يَبِيناً فالظاهر أنَّ حكمه حكم الظهور المنطوقی و المفهومی فی عدم انعقاد (آن ظهور در خصوص دو موردی که گذشت)»

س: ...

ج: حالا آنجا دیگر فرقی نگذاشتند، غیر بَيْنَ آنطوری و بَيْنَ اینطوری.

قبل از اینکه به این ربما برسم یک چیزی راجع به آن غیر بَيْنَ عرض کنم که آیا اصلاً غیر بَيْنَ ظهور است؟ یا نه فقط دلالت است ولی ظهور لفظ نیست؟ بله مثل اینکه انسان از دیدن دخان علم پیدا می‌کند به اینکه آتش روشن است، این ظهور که نیست، چون این معلول آن است علم به معلول علم به علّت برای انسان می‌آورد، علم به این لازم علم به ملزوم می‌آورد، علم به ملزوم علم به لازم را می‌آورد اما بَيْنَ هم نیست. اسم اینها را می‌گذارند ظهور؟ تا ما بگوییم مصادمت دارد! یا نه اینجا از باب ظهور نیست بلکه از باب این است که علم به این علم به آن می‌آورد بدون اینکه نام این ظهور باشد.

در اینجا دو نظر است:

یک نظر این است که اینها از باب ظهورات حساب نمی‌شوند؛ اگر این را گفتیم از موضوع بحث خارج می‌شویم، اما اگر گفتیم این هم جزء اقسام ظهورات است آن وقت داخل بر بحث می‌شود بنابراین اینجا ... گفته می‌شود بر اساس این است که ما این را ظهور بدانیم.

حالا در ظهور غیر بَيْنَ یک مطلبی گفته می‌شود و آن این است که شما می‌گویید ظهور غیر بَيْنَ وزانش وزان ظهور منطوقی و مفهومی است لقائلُ أن يقول که نه اینطور نیست

و اینجا حَتّی سیره و ارتکاز راسخ آنچنانی هم نمی‌تواند مصادمت کند با ظهور آن و او را از بین ببرد، چرا؟

به این بیان که فرض این است که در این موارد بین منطوق و آن سیره و ارتکاز که مصادمتی نیست بین آن مفهوم و آن ظهور که مصادمتی نیست و آن سیره و ارتکاز مصادمتی نیست، بین آن مدلول التزامیه که بین است مصادمت است. چون نیست پس آن مفهوم بر سر جای خود باقی می‌ماند، آن منطوق سر جای خود باقی می‌ماند، چون منطوق سر جای خود باقی می‌ماند و دست نمی‌خورد، بین این منطوق و آن هم که ملازمه است پس قهراً باید ثابت باشد، بنابراین سیره نمی‌تواند، ارتکاز نمی‌تواند آن ظهور لزومی بین را براندازد، چرا؟ چون بین او و منطوق که ملازمه است، منطوق که از بین نرفت در اثر این سیره و ارتکاز، وقتی از بین نرفت بین این و آن ملازمه است و قهراً باید آن را دلالت کند. نمی‌شود آن را از بین ببرد.

مثلاً فرض کنید که اگر یک دلیلی دلالت می‌کند که الان خورشید طلوع کرده است «طلع الشمس» این طلع الشمس دلالت چه دارد؟ لزوم بین بالمعنی الأخص دارد که «وجد النهار». حالا اگر فرض کنید این وجد النهار مخالف یک سیره‌ای باشد، مخالف آن باشد، آیا می‌توانیم دست از وجد النهار برداریم یا اینکه دست از طلع الشمس بر نمی‌داریم، طلع الشمس را که بر نمی‌داریم این با اون مصادمت نمی‌کند که دست از طلع الشمس بر نداریم و آن را ثابت بدانیم دست از وجد النهار بخواهیم برداریم، این می‌شود یا نمی‌شود؟ چون این ملازمه ... بله اگر در منطوق دستکاری می‌کرد و منطوق را از بین می‌برد به تبع این می‌گفتیم آن مدلول التزامی هم از بین می‌رود اما اگر منطوق را از بین نمی‌برد و می‌گوید طلع الشمس درست است و آن درست است و حجت واقعی است چطور می‌شود دست از وجد النهار برداشت و بگوییم آن ظهور از بین می‌رود به خاطر سیره؟ نمی‌شود دست برداشت چون معنایش تفکیک بین لازم و ملزوم است و این ممکن نیست پس بنابراین امر مدلول التزامی بین چیست؟ اشدّ است و مقاوم تر است در مقابل سیره و ارتکازی که مصادم با او است تا منطوق، تا مفهوم، چرا؟ به خاطر این جهتی که گفته شد که چون یک پشتوانه‌ای وجود دارد که آن پشتوانه وجود دارد و دستکاری نمی‌شود و بین آن پشتوانه و تحقق این لزوم بین است، چون اینچینی است پس بنابراین نمی‌شود دست از آن برداشت، قد یقال به این مطلب.

س: ...

ج: نه، غیر بین در ذهنش نمی‌آید چنین ظهوری مگر اینکه شما... ظهور پیدا نمی‌کند که بگوییم این کلام ظهور در آن پیدا نمی‌کند، حالا مگر اینکه شما بیایید بگویید که از راه دیگری بگویید دلالت نداریم ظهور نداریم ولی اینطور است.

س: ...

ج: بله، می‌خواهیم بگوییم ظهور از بین می‌رود یا نه، حالا جوابی که می‌دهیم جواب هر دو اشکال است.

جواب می‌دهند، می‌گویند که این مثل شبهه در مقابل بدهت است که در بین عقلاء و اهل محاوره هیچ وقت مدلول التزامی به شدّت مطابقی نیست و لو در همان مواردی که لزومش بین باشد، هیچ وقت وزان این وزان آن نیست. مثلاً دلالت کلام وقتی که می‌گوید

طلع الشمس بر طلوع شمس این آكد و اشد است یا دلالت بر اینکه روز است؟ می‌گوییم آن را تصریح کرده است دیگر و گفته است طلع الشمس، بنابراین بگوییم اینکه دلالت منطوقی که همان است که معنای اولی کلام است «تنطق به» این را بگوییم در اثر ارتکاز و در اثر سیره منهدم می‌شود و از بین می‌رود، اطلاقش یا عمومش از بین می‌رود و یا اگر در مورد سیره واقع شده است و قابلیت برای معنای دیگری دارد معنای دیگر پیدا می‌کند، یا اجمال پیدا می‌کند. معنای منطوقی که انقدر شدید است متأثر از سیره می‌شود آن وقت بگوییم مدلول التزامی متأثر نمی‌شود؟ به این برهانی که دارید اقامه می‌کنید؟! این برهان ربطی به مرحله ظهور سازی و جذب معنا معنای آخر را که یک خاصیت ذهن است ربطی به این ندارد، این برای عالم تکوین است نه برای کشایی الفاظ معانی را مستقیماً یا به واسطه اینکه معنایی را می‌آورد معنای دیگری بخواهد بیاورد. ملاک و مناط در اینجا که باب دلالت لفظ باشد باب آخر که این باب مربوط می‌شود به آن قرنی که قول مرحوم شهید صدر قرن اکید می‌گویند، قرنی که بین لفظ و معنا پیدا می‌شود و یا لفظ و معنا و معنای دیگری که با این معنا در ارتباط است، این بازتاب آن قرن است، بازتاب آن ارتباطی است که بین لفظ و معنا و معنای دیگر است، که در لفظ چه مقدار این قرینیت، این رسوخ پیدا شده است و این کاری به آن واقعیت خارجی ندارد.

س: ...

ج: نمی‌تواند داشته باشد، در عرف اینطور است، دلالت منطوقی می‌گوید صریح گفته است این را دیگر شما چه می‌گویید، می‌گوید صریح این حرف را زده است ... آن که عین کلامش نیست، بین این کلام و آن یک ملازمه‌ای است و آدم آن را هم می‌فهمد.

س: ... خود همین عقلاء قبول نمی‌کنند این حرف را که با وجود آن علت سیره معلول را بگوید وجود ندارد، به عرف بگوییم خورشید آمده است اما روز هنوز نیامده است چرا؟ چون روز آمدن با سیره مخالفت دارد! این حرف را واقعاً عقلاء می‌پسندند؟

ج: بله می‌پسندند.

س: ... به خود عقلاء بگوییم وقتی که علت هست معلولش نیست چون با یک سیره‌ای مصادمت کرده است

ج: نه، این علت و معلول آنطوری که نیست.

س: ...

ج: نمی‌شود، فرض داریم می‌کنیم که آن سیره با مدلول التزامی و مطابقیه ... ببینید این حرف در کجاها جا دارد اصلاً گفتنش؟ در جاهایی است که ملازمه عقلیه نباشد، ملازمه عادیه است، ملازمه عرفیه است، ملازمه شرعیه است، در اینجاها این حرف است و الا جایی که ملازمه عقلیه باشد قابل این نیست که ... آن حرف که شما ذهنتان آنطور می‌رود برای جایی است که ملازمه عقلیه باشد که قابل انفکاک نیست عقلاً، اما جاهایی که عقلاً قابل انفکاک است اما به خاطر عادت، به خاطر عرف، به خاطر شرع ممکن است بگوییم نه.

مثلاً فرض کنید که «کَلَّمَا أَفْطَرْتُ قَصَّرْتُ و کَلَّمَا قَصَّرْتُ أَفْطَرْتُ» یک ملازمه اینطوری شارع درست کرده است بین افطار و قصر، قصر و افطار، حالا اگر یک روایتی آمد گفت

که اگر پنج فرسخ رفتی و سه فرسخ برگشتی «تَقْصُرُ الصَّلَاتُ» که تلفیقی به این شکل است که محلّ کلام است، چهار فرسخ بروی و چهار فرسخ برگردی، اینچنین تلفیقی درست است اما اگر یکی از آنها کمتر از دیگری باشد اما مجموعاً محلّ کلام است، حالا یک روایت آمد در جایی که تلفیق اینچنینی است گفت که تقصّر صلاتک، اینجا به آن ملازمه می‌گوییم پس بنابراین روزه هم نمی‌توانی بگیری و احکام روزه مسافر را داری. حالا اگر یک سیره کذابیه منتشره شد که این آدم‌ها روزه شان را باید بگیرند، این با چه چیزی ناخوانی دارد؟ با آن مدلول التزامیه ناخوانی دارد، اما با مدلول مطابقی که ناخوانی که ندارد که عقلاً... می‌گویند شاید شارع در این مورد استثناء می‌زند. در این مورد می‌گوید نمازت قصر است اما روزه باید بگیری، هیچ اشکالی ندارد که عقل... آن اشکالی که هست این است که اگر لزوم بین بالمعنی الأخص عقلی باشد این نمی‌شود قبول کرد که او از بین برود ولی این باقی بماند، این درست است در اینجا، اما جاهایی که لزوم اینچنینی ندارد دلالت التزام درست می‌شود چون لزوم عرفی دارد.

در جایی که لزوم عرفی و عادی دارد مثل اینکه اگر گفتند «هذا حاتم» اگر یک کسی وارد شد و گفتند «هذا حاتم» این دلالت التزام دارد که یعنی سخی است، چون بین حاتم و سخاوت در ذهن‌ها یک ملازمه عادی‌ای پیدا شده است و در اثر این ملازمه عادی اینطور است، این انفکاک اینجا عقلاً که اشکال ندارد حالا یک کسی را بگویند حاتم چون واقعاً نامش حاتم است یا از روز استهزاء بگویند حاتم است. فلذا خوب است که این تفصیل در اینجا داده بشود که اگر آن لزوم بین لزوم بین عقلی است که عقلاً غیر قابل انفکاک است اینجا اگر سیره بر خلاف آن مدلول التزامیه بود نمی‌توانیم تحقّق بر مدلول مطابقی بکنیم و دست از مدلول التزامی برداریم چون عقلاً ممکن نیست. اما اگر اینچنین نباشد و لزوم شرعی و عادی باشد که انفکاکش عقلاً جایز است بله، اینجا هم مثل این مثالی که زدیم.

«نعم، ربما يناقش في هذا لأنّ شدّ وضوح اللازم التي هي متحقّقة في موارد الظهور البيّن (این شدّت وضوح) توجب الفرق بين الظهور الالتزامی البيّن و بين الظهور المنطوقی و المفهومی» باید بین این دو فرق بگذاریم و بگوییم این مثل آن است نه، ظهور مفهومی و منطوقی اگر سیره یا ارتکاز بر خلافش بود تقیید می‌شود یا ظهور عوض می‌شود یا اجمال پیدا می‌کند اما در اینجا نمی‌توانی این حرف را بزنی، پس این امرش اشدّ از آن است.

س: ...

ج: بله، ظهور التزامی اشدّ است، چرا؟

«فينعقد الظهور الإلتزامی المذكور تجاه السير العقلاني المصادم له حتّى في الموردين المتقدّمين اللذين قد عرفت عدم انعقاد الظهور المنطوقی و المفهومی فيهما» همان دو موردی که گفتیم ظهور مفهومی و منطوقی در آن مورد منعقد نمی‌شود اما می‌گوییم ظهور التزامی بین منعقد می‌شود، امرش اشدّ است، این شدید تر از آن است، این ظهور التزامی بین از این چیزها نمی‌لرزد و از بین نمی‌رود، پس امرش آکد و اشدّ شد از چه؟ از منطوقی و مفهومی.

حالا چرا؟ چرا امرش اشدّ است؟ چرا در همان دو مورد هم حتّى از بین نمی‌رود؟

می‌گوید «و ذلك؛ لأنّ الظهور المطابقی الذي يستلزم هذا الظهور الإلتزامی البيّن لا يكون مخالفاً للسير العقلاني حسب الفرض» چون آن مدلول مطابقی که مخالف با سیره

عقلانی نیست، مخالف با ارتکاز عقلانی نیست، پس آن دست نمی‌خورد، وقتی آن دست نخورد بین آن و آن که ملازمه است، چطور می‌شود این علت باشد و معلول نباشد، چطور می‌شود ملزوم باشد و لازم نباشد؟

س: ...

ج: می‌گوید قوّت دارد دیگر، حالا این حرفش همین است دیگر، حالا هم بگوید نمی‌شود. اگر واقعا در این حد باشد نمی‌شود. حالا آن حرفی که ما زدیم در مقام دفاع از جواب بود. حال بگذارید این تمام بشود.

می‌فرمایند که: «لأنّ الظهور المطابقى الذى يستلزم (آن ظهور مطابقی) هذ الظهور الإلتزامى البین لا يكون مخالفاً للسير العقلانی حسب الفرض» چون اینچنینی است «فلا تُزاحمه السیر العقلانی فی مرحلہ انعقاده» پس مزاحمت نمی‌کند با آن ظهور مطابقی سیره عقلانی در مرحله انعقاد آن ظهور مطابقی. «فینعقد هذا الظهور مطابقی قطعاً» چون این سیره با آن مخالفتی نمی‌کند مانعی از او ایجاد نمی‌کند پس آن ظهور مطابقی حتماً منعقد می‌شود، وقتی آن منعقد شد «و بعد انعقاده و تحقّقه» بعد از اینکه آن ظهور مطابقی منعقد شد و تحقق پیدا کرد «یعقد ذلك الظهور الإلتزامى فوراً و بلا حاجة انتظاراً» اصلاً فوراً آن هم تحقق پیدا می‌کند بدون اینکه نیاز به یک حالت انتظاری داشته باشد چون اینچنین است. حالا اینجاها آن مثال را می‌زنیم برای اینکه مطلب روشن بشود تا حالا جوابش را بدهیم.

آقا اگر گفت که «طلع الشمس» و این ارتکاز عقلانی و این سیره این طلع الشمس را دستکاری نکرد و این ظهور به جای خودش باقی ماند، می‌شود بگویم این ظهور طلع الشمس اینجا خودش باقی مانده است اما ظهور التزامی اش که «فالتّهار موجود» است از بین برود؟ نمی‌شود، پس امرش اشدّ شد. مطابقیه اگر سیره بر خلافش باشد رنگ می‌بازد اما اینجا نمی‌شود رنگ ببازد، چرا؟ چون پشتوانه‌ای دارد که آن مطابقیه است، آن مطابقی که دست نخورد که «طلع الشمس» باشد نمی‌شود «فالتّهار موجود» از بین برود، این حرفش است. پس به این دلیل می‌گوییم فرق است بین ظهور التزامی بین و ظهور مطابقی و مفهومی. آنها در آن دو مورد خلل در آنها ایجاد می‌شود اما این خلل درش ایجاد نمی‌شود.

س: ...

ج: چون با آن منافاتی ندارد. این همان توضیحی است که دادم. همان توضیحی که دادم گفتم در عقلیات درست است این مسأله.

س: نه، می‌خوام بگویم اصلاً ظهور منطوقی هم شکل نمی‌گیرد.

س: چرا نمی‌گیرد؟ مصادم که باشد می‌گیرد.

س: بین طلوع شمس و وجود نهار ملازمه است دیگر، همینطور که اینجا از آن طرفش را می‌خواهند درست کنند، اصلاً از این طرف بگویم ...

ج: این فرمایش عرض کردم درست است فلذا این تفصیل را باید بدهیم که اگر لزوم، لزوم بالمعنى الأخص عقلی است که مستحیل است جدا شدن این دو از هم، باید بگویم

بله اینجا چیزی که در آن می‌خواهد اثر بگذارد و لو اینکه ابتدائاً و بدواً در منطوقی اثر نمی‌گذارد اما در اثر اینکه در آن اثر می‌گذارد در این هم اثر می‌گذارد چون انفکاک این دو عقلاً مستحیل است، مثل این مثلاً.

س: ...

ج: نه، بین است یعنی چه؟ یعنی به این معنا که در ذهنشان ... ولی قابل این هست، یعنی می‌پذیرند، بین است چون هی شنیده‌اند شارع گفته است «کَلَّمَا قَضَرْتُ أَفْطَرْتُ، کَلَّمَا أَفْطَرْتُ قَضَرْتُ» در اثر این ملازمه چون هی گفته شده است گفته شده است این بین است یعنی در ذهن‌ها حاضر است، بین است به این معنا است، یعنی حاضر است در ذهن ها. اما عقلاً می‌گویند که قابل استثناء هم هست و ممکن است در اینجا استثناء بزند و جدا شدنش اشکالی ندارد چون یک امر شرعی است، یک امر قراردادی است، یک امر تکوینی نیست که قابل انفکاک نباشد.

س: ...

ج: بله اشکالی ندارد مثل عموماتی که تقیید می‌کند، هی گفته است، حالا با این کلام می‌فهمیم که آن را دارد تقیید می‌کند، «کَلَّمَا قَضَرْتُ أَفْطَرْتُ إِلَّا فِي هَذَا» اشکالی ندارد.

س: ...

ج: مثل بقیه عام‌ها و اطلاقات و مطلقات که تخصیص می‌زنند که چیست؟ تبصره می‌زنند به قانون پس چیست؟ می‌گویی چرا خودت آنجا مطلق گفتی؟ گفته ام، حالا می‌خواهم تخصیص بزنم، در غیر شارع می‌گویند اشتباه کردم و حالا می‌خواهم عدول کنم، در شارع معلوم می‌شود که از اوّل مقصودش بوده و به یک مصلحتی گفته و حالا دارد تقیید می‌کند. در مورد دیگران، مجلس امسال یک چیزی گفته و پنج سال دیگر عوضش می‌کند، می‌فهمد اشتباه کرده بوده. در مورد شارع نمی‌شود گفت اشتباه کرده است. فلذا می‌گوید خاص و مقید کشف می‌کند که از اوّل تقیید و تخصیص بوده است. پس چرا عام گفتی؟ پس چرا مطلق گفتی؟ یک مصلحتی بود که آن طور گفتم و حالا تخصیص می‌زنم و می‌گوییم، از اوّل هم مرادم غیر از مورد خاص بود، غیر از مورد تقیید بود در مورد شارع. اما در مورد مطلق‌های ناس نه، آن وقت بد محاسبه کردم و حالا فهمیدم اشتباه کردم و تخصیص می‌زنم و تقیید می‌کنم.

س: ...

ج: باز ببینید، در غیر بین هم باز همینطور است. غیر بین‌هایی که عقلی است یعنی مستحیل است بین این لازم و ملزوم جدا شدن، آن هم همینطور است. اما غیر بین‌هایی که شرعی است، یعنی اگر لزوم غیر بین مجعول است نه عقلی است که برهاناً نمی‌توانند از هم جدا شوند، اگر اینطور شد غیر بین است و اصلاً در ذهن ظهوری برای او پیدا نمی‌شود، به خاطر اینکه اصلاً غیبت در ذهن‌ها دارد، از این کلام اصلاً ذهنشان به آن حرف منتقل نمی‌شود. مثلاً اگر توجّه بفرمایید این همه بحث‌های امر به معروف و نهی از منکر داریم این روزها همین مثال این در آن است. صاحب جواهر از ادله حرمت ایضاء و از ادله حرمت اضرار به مؤمن در آورده است که پس در باب امر به معروف و نهی از منکر باید بین انواعش مراعات ترتیب بشود، در ذهن ... که ادله اضرار را که ببیند، حرمت ایضاء را که ببیند از در ذهنش بفهمد که پس شارع در باب امر به معروف ترتیب قائل است که اوّل

از خفیف شروع کن، آن اثر نکرد برو سراغ شدید، آن اثر نکرد برو سراغ اشد، از اوّل نمی‌توانی سراغ شدید بروی، یا از اوّل نمی‌توانی سراغ اشد بروی و باید ترتیب را رعایت کنی. دلالت آن ادله بر این چیست؟ این لزوم غیر بین است، یک نفر مثل صاحب جواهر پیدا شده است -بقیه فقها را هم معمولاً ندیدیم بگویند این حرف را- در ذهن یک نفر، معلوم می‌شود که خیلی خیلی بین است دیگر، این با حساب و کتابی که تقریب کردنش هم آسان نیست بین این دو ملازمه فهمیده است، این را از آن ادله در آورده است، به واسطه اینکه این را از آن ادله در آورده است حال رفته است سراغ ادله امر به معروف و آنها را تقیید کرده است. این می‌شود لزوم غیر بین. اگر اینطور است می‌گوید وقتی سیره بر خلاف چنین چیزی باشد، ارتکازات عقلانی بر خلاف چنین چیزی باشد اصلاً ذهن‌هایشان از این کلام منتقل به آن نمی‌شود، پس ظهور پیدا نمی‌کند. این برای غیر بین است.

س: یعنی کلّ الملاک می‌شود عقل نه بین و غیر بین.

ج: نه، کلّ الملاک نمی‌شوند، آن جایی که لزوم بین عقلی و برهانی باشد آنجا این حرف و استدلال درست است، آنجایی که نه اینچنینی نباشد عرف می‌گوید بله ولی ممکن است شارع دارد این را تخصیص می‌زند.

س: کلّ الملاک برای صحّت این مطلب دیگر، می‌شود عقل ...

ج: کدام مطلب؟

س: اینکه ما اگر یک سیره رادع آمد و آن منطوق را برداشت ...

ج: لازم سر جایش می‌ماند و رادع آن سیره می‌شود، دلالت التزامی بین در آن موارد حتّی رادع آن سیره می‌شود، این ظهور از بین نمی‌رود اما حالا رادع می‌شود یعنی شرایط دیگرش باشد، یعنی ظهور از بین نمی‌رود بلکه در سر جای خود باقی می‌ماند.

س: ...

ج: نه، باقی می‌ماند در عقلیه است.

س: ...

ج: سیره راسخه هست، یک کلامی از شارع صادر شده است که بین این کلامش که از شارع صادر شده است و بین آن لازم لزوم عقلی است، در این صورت آن لزوم عقلی و آن ظهور از بین نمی‌رود فلذا آن ظهور اگر بگویم کافی است یک خبر واحد از نظر کمّ و اینها می‌تواند رادع آن سیره باشد.

س: ...

ج: نه نه، آن را بر نمی‌دارد چون ملازمه است دیگر، مگر اینکه شما بیایید یک جایی بگویید بله این باعث می‌شود که آن منطوق ... چون آن را خراب می‌کند، خراب که آن را نمی‌تواند بکند پس دلالت می‌کند که آن نیست ولی اگر در موردش باشد چرا بگویید نیست؟

س: ...

ج: بله دیگر، صحبت این است که اگر آن را نتواند از بین ببرد آن چیز هم نیست.

س: ...

ج: عرفی شدید نه

س: ...

ج: نه، چون به منطوق دست نمی‌زنند، فرض این است که منطوقی است که دست به آن نمی‌زنند، مگر اینکه یک جاهایی باشد که بگویند این منطوق هم نمی‌شود مرادش باشد چون این منطوق باشد همچنین لازمه‌ای دارد پس بنابراین این منطوق هم مرادش نیست و کار خراب می‌شود، ممکن است.

س: ...

ج: یک جاهایی ممکن است اینطور باشد، بله اشکالی ندارد.

حالا چرا؟ «و بعد انعقاده (و تحقیقش) ینعقد ذاک الظهور الإلتزامی فوراً و بلا حال انتظاری» اصلاً (چرا؟) لشدّ العلق بینة (بین آن ظهور التزامی) و بین الظهور المطابقی، و علیه فلا یبقی مجال للسير العقلانی کی تمنع عن انعقاد الظهور الإلتزامی المذكور» بنابراین مجالی و میدانی برای سیره عقلانی باقی نمی‌ماند تا اینکه مانع بشود از انعقاد ظهور التزامی مذکور. نه، این ظهور التزامی درست می‌شود و آن سیره را ردع می‌کند اگر سایر شرایطش هم باشد.

«لکنّ الإنصاف (ان کان موجوداً) لکنّ الإنصاف أنّ هذا النقاش ضعيف جداً؛ فإنّ الارتكاز العرفی یأبى کون السير العقلانی مانعاً عن انعقاد الظهور المطابقی مع کونها غیر مانعاً عن انعقاد الظهور الإلتزامی البین» می‌فرماید این نقاش ضعیف است، چرا؟ چون ارتکاز عرفی این است که در باب محاورات می‌گویند این ظهور مطابقی که کأنّ تصریح است، تنطّق به او کرده است، این در جایی که سیره مخالفش باشد -و آن دو مورد- رنگ می‌بازد با اینکه آن صریح کلام است، گفته مولی است، این ظهور التزامی که نگفته است و به ملازمه فهمیده است رنگ نمی‌بازد؟ این حرف‌ها چیست که شما در مقابل بدیهه کأنّ دارید استدلال می‌کنید. انصاف این است که این نقاش ضعیف است جداً «فإنّ الارتكاز العرفی» ایا دارد، از چه ابا دارد؟ از بودن سیره عقلانی مانع از انعقاد ظهور مطابقی در آن دو مورد «مع کون» آن سیره عقلانی «غیر مانعاً عن انعقاد الظهور الإلتزامی البین» از این نباشد اما از آن باشد.

«بدها» أنّ الظهور الإلتزامی لا یرقی فوق مستوى الظهور المطابقی فی نظر العرف» چون واضح و آشکار است که ظهور التزامی دیگر «لا یرقی» بالاتر نمی‌رود از مستوای ظهور مطابقی در نظر عرف، اینکه بالاتر از آن نمی‌رود، ترقّی بالاتر از سطح او نمی‌کند، اگر باشد در همان حدّ است، دیگر بالاتر که نیست، حالا آن را زمین می‌زنند و این را زمین نمی‌زنند.

همانطور که توضیح دادیم این ضعیف جداً باید تفصیل داده شود؛ در جایی که عقلی نباشد

آن ظهور بین یک ملازمه شرعیه‌ای بوده است به حسب اطلاقات و چیزهایی که ... یا ملازمه عادیه باشد این حرف درست است. اما در جایی که ملازمه عقلیه است ما در اینجا نمی‌توانیم بگوییم مدلول مطابقی سر جای خودش دست از مدلول التزامی بر می‌داریم، بگوییم *طلع الشمس* را قبول می‌کنیم اما *اللهار* موجودش را قبول نمی‌کنیم! عقل می‌گوید این نمی‌شود، یا شارع باید دست از آن منطوق بر دارد، یا اگر دست از آن منطوق بر نمی‌دارد باید لازم را هم قبول کند و نمی‌شود بگوییم لازم نیست در آن موارد. بنابراین این تفصیل را باید بدهیم.

یک ظهور دیگر باقی مانده است. پس ظهور منطوقی را بحث کردیم، ظهور مفهومی را بحث کردیم، ظهور التزامی را هم بحث کردیم، یک ظهور دیگر هم باقی مانده است که در فقه خیلی جاها به دردمان می‌خورد که ظهور اقتضائی است، دلالت اقتضاء.

آیا اگر یک دلالت اقتضاء مصادم شد با یک ارتکاز عقلائی، با یک سیره عقلائی، این دلالت اقتضاء از بین می‌رود یا نمی‌رود؟

می‌فرماید: «الظاهر أنَّ حكمه حكم الظهور المنطوقی و المفهومی فی عدم انعقاده فی خصوص الموردین المتقدمین»

دلالت اقتضاء در همان دو مورد متقدم باید بگوییم که نه، این دلالت اقتضاء باقی نمی‌ماند، تحقق پیدا نمی‌کند در آن دو مورد، این دلالت اقتضاء در آن دو مورد تحقق پیدا نمی‌کند. باز آن حرفی که در التزامی زدیم اینجا هم باید بزنیم:

تأریحاً دلالت اقتضاء بر یک اساس برهان عقلی است، یا بر اساس یک مطلب نظری مسلمی است که نمی‌شود ردعیت را از آن کرد، در این صورت نمی‌شود.

مثلاً «... لكلام الحكيم عن الكذب عن خلاف الواقع» در اینجا بگوییم که آن دلالت اقتضاء خلاف سیره است، خلاف ارتکاز عقلائی است ... نتیجه اش چه می‌شود؟ نتیجه اش این می‌شود که آن مدلولی که می‌خواهد این دلالت اقتضاء در آنجا جا بگیرد باید کذب باشد یا خلاف واقع باشد. در اینجاها نمی‌شود.

اما در جایی که اینچنین نباشد، به حسب یک عادت است، به حسب یک جعل است، در اینجاها اشکالی ندارد، بله اینجا ممکن است بگوییم این دلالت اقتضاء از بین برود و ما به معنای دیگر ملتزم باشیم در آن موارد.

س: ...

ج: مثلاً فرض کنید ... دلالت اقتضاء این است که «... لكلام الحكيم» برای اینکه کذب نشود، برای اینکه خلاف قواعد نشود این می‌شود. مثلاً مثال بزنیم: فرض کنید که اگر فرموده است که «لا بأس ببيع الأشياء بمال أخيك» «لا ببيع الأشياء یا بشراء الأشياء بمال أخيك» اینجا به خاطر اینکه گفته‌اند مرتکز عقلائی است یا سیره عقلائی است که لا ببيع الا فی ملک، پس چطور می‌گویند اینجا عیبی ندارد تو چیزی را بخری به مال برادرت با اینکه مال برادر مال تو نیست. پس دلالت اقتضاء چه می‌کند؟ دلالت اقتضاء دلالت می‌کند بر اینکه شارع در اینجا حکم کرده است به دلالت اقتضائی که شما وقتی مال برادر را بر می‌داری که با آن جنس بخری، شارع آنرا ما قبل از اینکه بخری ملک تو می‌کند، همان حرفی که اگر یادتان باشد در معاطات بنا بر مسلک کسانی که می‌گویند معاطات موجب

ملکیت نمی‌شود، موجب اباحه می‌شود، اباحه تصرف. آنجا هم یک اشکال است که ما چیزهایی که با معاطات می‌خریم، پول‌هایی که به معاطت گیر فروشنده‌ها می‌آید، به معاطات این پول‌ها را می‌گیرند پس این پول‌ها ملکشان نشده است، اینجا فقط اباحه تصرف دارند، حالا می‌خواهد برود ناوایی نان بخرد، «لا بیع الا فی ملک» با این پول نمی‌تواند نان بخرد؟ آنجا چه گفته می‌شود؟ گفته می‌شود از اینکه مسلم است شرعاً با این پول می‌توانند نان بخرد، خانه بخرد، فرش بخرد، چیزهای دیگر بخرد این دلالت اقتضاء پیدا می‌شود به اینکه معلوم می‌شود شارع آنّا ما قبل از این تصرف می‌گوید ملک تو است.

«خدا رحمت کند آیت الله اراکی قدّس سرّه آن وقتی مسجد امام قبل از انقلاب ایشان نماز جمعه می‌خواندند دیگر، یاد می‌آید یک بار من بعد از اینکه نماز جمعه تمام شد در پیاده رو -ایشان پیاده می‌رفتند منزلشان- از ایشان سؤال کردم که آقا این سهم امام این شهریه‌ای که به ما می‌دهند ما مالکش می‌شویم یا نمی‌شویم؟ برای امام است دیگر، حالا دادند به ما، ما مالکش می‌شویم؟ گفتند نه مالک نمی‌شوید، فلذا اگر سهم امام دست طلبه است فوت کرد این به ارث نمی‌رسد، برای امام زمان است، برای این نبوده است که به ارث برسد، گفتیم آقا اگر اینطور است ما «لابیع الا فی ملک» ما با این چطور می‌توانیم نان بخیریم؟ ایشان گفتند بله، چون از یک طرف می‌دانیم این مال ... اگر ندانیم که فایده ندارد، در مال مردم چطور داریم تصرف می‌کنیم؟ چون می‌دانیم که امام زمان علیه السلام راضی است که در این زمان که هیچ ترویج شریعت و فلان الا به این نیست که حوزه‌های علمیه‌ای باشد و عده‌ای درس بخوانند، طلبه باشند و ... می‌دانیم که راضی است که این پول خرج حوزه بشود، خرج طلبه‌ها بشود، پس می‌دانیم به رضایت، از آن طرف هم که شرع فرموده است «لا بیع الا فی ملک» پس معلوم می‌شود که هر معامله‌ای که می‌خواهیم بکنیم قدر متیقّنش این است که قبل از آن نمی‌دانیم، قدر متیقّن این است که همان موقعی که می‌خواهیم معامله کنیم آنّا ما قبلش این ملک ما می‌شود، حضرت این را تملیک به ما می‌کند، تملیک که شد ... و چون تملیک هم که کرد این تملیک مجانی است و چون در اختیار ما است قبض جدید هم نمی‌خواهد، درست است در باب هبه قبض لازم است اما در کجا قبض لازم است؟ در آن جایی که آن موهوب در دست موهوب له نباشد اما اگر در دست موهوب له است دیگر قبض جدید نمی‌خواهد، پس بنابراین آنّا ما قبلش می‌فهمیم که به خاطر این دلالت اقتضاء اینجا درست می‌شود»

حالا در این موارد که دلالت اقتضاء وجود دارد، اگر خلاف یک سیره متشرّع‌ای شد که نه، در این موارد که مالک شدند فرض کردیم که اینکه شما مالک می‌شوید پس دست از این دلالت اقتضاء ... خلاف سیره است، خلاف ... نه مالک نمی‌شوید. پس معلوم می‌شود که اینطور نیست. پس چیست؟ معلوم می‌شود که شارع در اینجا می‌گوید لا بیع الا فی ملک الا در اینجاها» اینجا اشکالی ندارد که بیع لازم نیست در ملک باشد، به ملک دیگری هم اشکال ندارد. کما اینکه محقق ایروانی قدّس سرّه و الیوم سیدنا الاستاد دام ظلّه شنیدیم نظر ایشان هم این بود در بحثشان، فتوا نمی‌دانم دادند یا نه، در بحث علمی، که اشکالی ندارد اینجا لازم نیست ... ما اشکالمان در باب معاوضه در باب بیع لازم نیست عوض از همان کیسه‌ای خارج بشود که معوّض در آن کیسه وارد می‌شود. یک کسی می‌گوید با این پول من برو برای خودت نان بخر، اینکه درست است، این حرف‌هایی که زده است و می‌گوید با این پول من برو نان بخر، آنهایی که قائل هستند به اینکه حتماً باید عوض از همان کیسه‌ای خارج بشود که معوّض در همان کیسه وارد می‌شود، توجیه می‌کنند که یعنی این آقا می‌گوید تو از جانب من وکیل هستی که این پول را از جانب من تملیک به خودت

کنی، بعد قبول کنی، بعد ملک تو بشود و بعد با آن چیز بخری، یا اینکه نه با اینکه این پول من است اما من حاضرم که این ثمن واقع بشود و متاع در جیب تو وارد بشود نه در جیب من که صاحب پول هستم، و این اشکال ندارد، این عقلائی است.

حالا شارع ممکن است بگوید همه جا لا بیع الا فی ملک الا اینجا، ما هم قبول می‌کنیم. پس بنابراین آن دلالت اقتضاء وقتی به خلاف سیره باشد این سیره دلالت اقتضاء را منهدم می‌کند و اشکالی ندارد در این موارد.

بنابراین باید در اینجا هم تفصیل بدهیم که ان دلالت اقتضاء تاراً بر اساس یک برهان و یک دلیلی است که نمی‌شود رفع ید از آن کرد آنجا. اما اگر بر اساس این نیست، بر اساس یک قاعده است، بر اساس یک مطلبی است که شارع فرموده و در اذهان آمده است و دلالت اقتضاء به خاطر آن دارد درست می‌شود. اینجا قابل این جهت هست.

س: ...

ج: وقت مثل اینکه دیگر تمام است، اجازه بدهید من این حصیل البحت را بخوانم که فردا دیگر نخواهم تکرار کنم، چون مطلب‌هایش را گفته ایم و حصیل البحت همان‌ها را دارد خلاصه می‌کند دیگر.

«حصیل البحت فی السیر المعاصر» این المعاصره ... یعنی المعاصر للمعصوم نه المعاصر لنا.

«السیر العقلانی الشدید الرسوخ (در اذهان عقلاء این) تمنع عن انعقاد الظهور فی دلیل الردع» در دلیل ردعی که در مقابل آن سیره وارد شده است «فی دلیل الردع بالنسب» (که مورد خود آن سیره در) خصوص الموردين المتقدمين، و لا فرق فی ذلك بین أنواع الظهور» چه ظهور منطوقی باشد، چه مفهومی باشد چه التزامی باشد و چه اقتضائی باشد. «و مع عدم انعقاد الظهور» آن وقت وقتی انعقاد ظهور نشد قهراً چه می‌شود؟ «بنتفی موضوع الحجی» دیگر ظهوری نداریم که بگوییم ظهور حجّت است، موضوع حجّت هم منتفی می‌شود، «و بالتالی» یعنی و بالتّیجه، وقتی ظهور حجّت نداشتیم این رادع از سیره نمی‌تواند باشد از طرف شارع. «و بالتالی تنتفی الحجی و الرادعی» اینکه آن سیره آن ارتکاز بخواهد رادعیت داشته باشد نخواهد بود. «و علیه فلا یکفی الظهور العمومی و...» یک نتیجه مهم در اینجا می‌خواهیم بگیریم، نتیجه مهم چیست؟ این است که ظهور اطلاقی، ظهور عمومی نمی‌تواند سیره را ردع کند، پس آیه شریفه «إِنَّ الطَّنَّ لَا یَغْنِی مِنَ الْحَقِّ شِئاً» که به اطلاقیش می‌خواهد شامل ظهور خبر واحدی می‌شود، به اطلاقیش شامل طنی که از ظهورات به دست می‌آید می‌شود، این آیه نمی‌تواند آنها را رد کند، چرا؟ چون رسوخ آن سیره باعث می‌شود اطلاقی برای «إِنَّ الطَّنَّ لَا یَغْنِی مِنَ الْحَقِّ شِئاً» باقی نماند، وقتی اطلاق نبود، ظهور نبود، حجّت هم ندارد، وقتی نداشت چطور این را رد می‌کند؟ «فلا یکفی الظهور العمومی و الإطلاقی للردع عن السیر العقلانی الشدید الرسوخ (در اذهان عقلاء) و لو لم یستنکر خلافها لدی العقلاء» اگرچه آن مستنکر الخلاف لدی العقلاء نباشد اما ظهور اطلاقی و عمومی نمی‌تواند، چون گفتیم ظهور اطلاقی و عمومی به واسطه سیره راسخه مرسوخه از بین می‌رود و لو مستنکر الخلاف نباشد. «و کذا لا یکفی الظهور مطلقاً و لو کان مختصّاً بمورد السیر للردع عن السیر العقلانی الشدید الرسوخ الّتی یکون خلافها مستنکراً لدی العقلاء» حالا اگر یک سیره‌ای بود که شدید الرسوخ بود و خلاقیش هم مستنکر است، این ظهور چه ظهور اطلاقی و

عمومی باشد و چه حتّی ظهور خاصّ به مورد سیره باشد این نمی‌تواند سیره را از بین ببرد چون اگر اطلاق و عموم است که برایش منعقد نمی‌شود، اگر ظهور خاص به مورد است آن سیره راسخه مستنکر الخلاف باعث می‌شود که یا آن لفظ اگر صلاحیت معنای دیگری دارد که مصادم با سیره نیست، این لفظ آن معنا را پیدا کند و ظهور در آن پیدا کند، اگر معنای دیگری ندارد اجمال پیدا می‌کند، پس بنابراین نمی‌تواند سیره اینچینی را ردّ کند.

و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرين.